

در پناه کلمات

برای زنده یاد **مریم حسینیان** نویسنده‌ای که جهان را می‌بافت

بلکه دریچه‌ای تازه به فهم روان، خیال و واقعیت

گشودند.

بهار برایم کامو بیاور: خانه‌ای که از کلمات ساخته شد

«بهار برایم کامو بیاور» سفری است به اعماق ذهن و تنهایی. در این رمان، زنی همراه همسر نویسنده‌اش و دو فرزندشان به خانه‌ای قدیمی و دورافتاده می‌رود؛ خانه‌ای که پر از صداهای خش خش، یادداشت‌های گم‌شده و همسایه‌ای به نام «نسترن» است که شب‌ها میان اتاق‌ها می‌چرخد و سایه‌اش بر زندگی زن می‌افتد. «قبل از اینکه تو بررسی، دیده‌بوم که رگ‌پایی غیراز کشش‌های یخ‌شکن و چکمه‌های کوچک بنیامین از شب قبل، روی یخ بود. ترسیده بودی؛ مثل همان تخته‌سنگ نشان تو. ترسیده بودی؛ مثل اما این خانه فقط در جهان بیرون نیست. در پس از مرگ خواهرزاده‌هایش به دیوار سفید زل زده و می‌نویسد. بیرون و درون در هم تنیده‌اند. برهوت زمستانی خانه، انعکاس بیابان درونی اوست. روحی در این میان پدیدار می‌شود؛ روحی که زن را به نوشتن فرامی‌خواند. نوشتن در این رمان تنها روایتگری نیست، بلکه درمان است؛ راهی برای بافتن جهان و نجات فرزندان مرده‌ای که در داستان گنجشک بدل می‌شوند

و به پرواز درمی‌آیند. زن در این رمان می‌بافت؛ برای پرندگان، برای درخت‌ها، برای جهانی که در حال فروپاشی است. این بافتن استعاره‌ای است از ادبیات؛ عملی که جهان را در پناه کلمات می‌گیرد، همان‌طور که زنی تنها در داستانش برای کودکان مرده‌اش لباس می‌بافت تا در پرواز سردشان، بهاری نرم و امن داشته باشند. «بهار برایم کامو بیاور» خانه‌ای دوطبقه است؛ در طبقه اول، واقعیت ملموس و رنج‌آلود جریان دارد و در طبقه دوم، ادبیات پناهگاهی می‌سازد که در آن مرگ به پرواز بدل می‌شود. این رمان، سندی است بر اینکه ادبیات فقط یازتاب زندگی نیست؛ گاهی خود زندگی تازه‌ای می‌آفریند.

ما این جا داریم می‌مریم: زندگی پشت دیوارهای یوسف‌آباد

رمان دوم مریم حسینیان، «ما این‌جا داریم می‌مریم»، سفری است به دل یک آپارتمان در یوسف‌آباد؛ جایی که دیوارهایش فقط آجر و سیمان نیست، بلکه مزخنی از ترس‌ها، امیدهای خاموش و رؤیاهای نیمه‌کاره است. از همان فصل اول، حسینیان با دقتی موشکافانه دو خواهر را زنده می‌کند: پری و گوهر. تضاد میان آنها از باورها و پوشش تا کوچک‌ترین رفتارهای روزمره، تصویری از شکاف‌های پنهان خانوادگی می‌سازد. «دو خواهر به هم سلام نکردند. هیچ‌وقت سلام نمی‌کردند. باز معلوم نبود پری چه دسته‌گلی قرار بود آب بدهد. زیرلب هفت تا حمد خواند و فوت کرد طرغش. بند دلش باره می‌شد وقتی این‌طور عرق کرده و با آرایش غلیظ از خرید



روزنامه‌نگار

۱۰ مرداد، مریم حسینیان آخرین کلمات زندگی‌اش را نوشت. نفس‌هایش به شماره افتاد و تمام... اما او نویسنده است و نویسنده به این سادگی‌ها نمی‌میرد، او در دل قصه‌هایش همچنان ادامه می‌یابد. او رفت و شاخ‌های گوزنش را با خود به خاک برد، شاید بهاری دیگر، از دل کلمات دوباره سر برآورد و با همان کاموای جادویی‌اش جهان داستانی را ببافت. حسینیان از آن دست نویسندگانی بود که هیچ‌گاه به بازگویی صرف واقعیت بسنده نکرد. او به عمق روان آدم‌ها فرومی‌رفت، به اسطوره‌ها جان می‌داد و در تارک‌ترین لایه‌های وجودی زنان چراغی می‌افروخت؛ جایی که زخم‌ها التیام نیافته، خشم‌ها مجال فریاد نمی‌یابند و خیال، تنها پناه باقی‌مانده است.

مرگ او پایانی براین جهان داستانی نساخت. برعکس، باعث شد بار دیگر به یاد بیاوریم که ادبیات می‌تواند فراتر از سرگرمی باشد؛ می‌تواند به درمان بدل شود، به پناهگاهی برای همه آنچه در زندگی واقعی، مغفول و خاموش باقی می‌ماند. سه رمان مهم او «بانو گوزن»، «ما این‌جا داریم می‌مریم» و «بهار برایم کامو بیاور» نه‌تنها مسیر نویسندگی او را شکل دادند،

شجاعت زیستن

مریم حسینیان در نئوهاوکینگ‌ها چشم در چشم مرگ، از زندگی نوشته است



دبیر گروه کتاب

در سال‌های اخیر مرگ بیش از همیشه به بخشی از زندگی روزمره‌مان تبدیل شده و به‌قول شاهرخ مسکوب در «خواب و خاموشی»، مرگ «مثل آفتاب بالای سرمان ایستاده و با چشم‌هایی گرسنه و همیشه بیدار نگاه‌مان می‌کند، یکی را هدف می‌گیرد و بر او می‌تابد و ذوب می‌کند و کنارمان خالی می‌شود، مرگی که مثل زمین زیرپای‌مان درازکشیده و یک وقت دهن باز می‌کند.» مریم حسینیان پس از حدود ۵ سال مبارزه با سرطان، جمعه ۱۰ مرداد از رنج تن رها شد. او در کتاب «نئوهاوکینگ‌ها: یا سازش با سوراخ‌های جوراب مورچه» به روایت بخشی از زندگی‌اش در مواجهه با سرطان پرداخته است. روایتی از دو سال و اندی هم‌نفسی با بیماری‌ای که از او یک «نئوهاوکینگ» ساخت. عنوانی که درباره آن می‌نویسد: «لج‌بازی... بله، لج‌بازی با بیماری... این می‌تواند وجه اشتراک من و استیون هاوکینگ باشد. البته که او قهرمان این لج‌بازی بوده است و من شبیه ورزشکاری آماتور دنبالش دویده‌ام. دویدن که نه... او که نمی‌توانسته بدود. من پشت ویلچرش راه رفته‌ام؛ شبیه استاد و شاکرد.» و البته از این‌ عنوان استعاره‌ای

می‌سازد برای همه بیماران درگیر سرطان و در جایی دیگر از کتابش می‌نویسد: «نئوهاوکینگ شدن پدیده غربیی است... بسیار غریب. ما نئوهاوکینگ‌ها می‌توانیم در لحظه معجزه کنیم و به زندگی بازگردیم. ما می‌توانیم در عین ناامیدی ناگهان فرمان را بچرخانیم و امیدوار باشیم. ما می‌ترسیم ولی وسط ترس‌هایمان می‌خندیم.» نویسنده در طول روایتش با هاوکینگ به گفت‌وگو می‌پردازد و از او به عنوان نمادی برای پذیرش و مقابله با محدودیت‌های جسمی استفاده می‌کند. این ارتباط، به کتاب عمقی فلسفی می‌بخشد و نشان می‌دهد چگونه می‌توان با وجود محدودیت‌ها، به زندگی ادامه داد و حتی در آن معنا یافت.

حای درد و زندگی

حسینیان، برخلاف اغلب کتاب‌هایی‌که درباره خاطرات و روایت بیماری نوشته شده، نه دم از مبارزه می‌زند، نه شکست و نه پیروزی؛ او راوی درد است و زندگی. دردی که عمیق است اما می‌توان با آن چشم‌درچشم شد؛ «صبح روز بعد از درک مفهوم سرطان، مطمئن بودم قرار نیست یک بیمار معمولی باشم... هیچ‌وقت نباید بیک سرطانی‌ا موجودی مفلوک و ازکارافتاده فرض کرد که فقط نیازمند کمک و ترجم است. سرطان حتی واقعیت هم نیست به گمانم. جهانی بین خواب و بیداری است... شبیه برزخ. اما بیمار سرطانی روح نیست، یک کالبد واقعی است که میان بقیه زندگی می‌کند یا زخم‌ها، نگرانی‌ها، اندوه و البته در بسیاری مواقع

می‌آمد. صدار به او گفته بود که حالا احمدآقا مدادچشم‌آبی و رژ قرمز روی صورت تو نبیند، چه می‌شود؟ گی آن‌طور آرایش کرده که تو می‌کنی؟» حتی تغییریک کانال تلویزیون یا تدارک یک میهمانی ساده، به بهانه‌ای بدل می‌شود برای دیدن لایه‌های زیرین روابطی که میان محبت و دلخوری معلق مانده‌اند. اما درست در میانه این زندگی واقعی، خیال پا به میدان می‌گذارد. فرشته‌ها و پری‌های رنگی، اشیای عجیب پنهان در کوشها و نشانه‌های غریب، آرام و بی‌صدا به داستان وارد می‌شوند. این حضور در ابتدا غریب است اما خیلی زود چنان با بافت داستان یکی می‌شود که دیگر نمی‌توان مرزی میان واقعیت و خیال کشید.

در کنار این فضای خیال‌انگیز، نامه‌های فهمیه، زن خانه‌داری که میان صفحات مجلات موفقیت دنبال راهی برای بهتر شدن می‌گردد، به داستان عمقی تازه می‌بخشد. زبان بومی و صمیمی این نامه‌ها به‌قدری طبیعی است که گویی فهمیه روبه‌روی ما نشسته و آهسته درد دل می‌کند. با پیشرفت روایت، شخصیت‌های دیگری هم به این جهان اضافه می‌شوند: مرگان، دختری جوان که عشق را با فیلتر سیاست می‌سجد؛ مهرداد، برادری که تصمیماتش آرامش خانه را برهم می‌زند؛ و حتی سقوط مرموز خانم دکتر از بالکن که به داستان حال‌وهوایی معملایی می‌دهد. همه اینها در فضای پرتلاطم تهران انتخابات ۹۲ رخ می‌دهد؛ جایی که هیاهوی سیاست از دیوارخانه‌ها هم بالا می‌رود. در نهایت، معماری‌پری‌های رنگی حل می‌شود.



بهار برایم کامو بیاور

- نویسنده: **مریم حسینیان**
- انتشارات: **نشر چشمه**
- تعداد صفحه: **۱۶۴ صفحه**
- قیمت: **۲۳۰ هزار تومان**

ما این جا داریم می‌مریم

- نویسنده: **مریم حسینیان**
- انتشارات: **نشر چشمه**
- تعداد صفحه: **۱۴۲ صفحه**
- قیمت: **۱۲۵ هزار تومان**

بانو گوزن

- نویسنده: **مریم حسینیان**
- انتشارات: **نشر چشمه**
- تعداد صفحه: **۱۸۶ صفحه**
- قیمت: **۱۹۰ هزار تومان**

نسبتاً طولانی‌ زمان زیادی داشته‌ام برای فکر کردن. این اتفاق مہمی است برایم. شاید هیچ‌وقت فرصت نداشتم به درخت پرتقال حیاط همسایه پشتی فکر کنم و بپرزنی که با دقت اطرافش را وچین می‌کند. هیچ وقت به مفهوم ارتباط عاطفی و دوست داشتن جهان اطرافم این‌طور پی نبرده بودم. احساس می‌کنم این روزها به‌راحتی می‌توانم از روی همین تخت بزرگم بفهمم درد پسترام چیست



نئوهاوکینگ‌ها

یا سازش با سوراخ‌های جوراب مورچه

- نویسنده: **مریم حسینیان**
- انتشارات: **نشر چشمه**
- تعداد صفحه: **۱۷۲ صفحه**
- قیمت: **۱۲۰ هزار تومان**

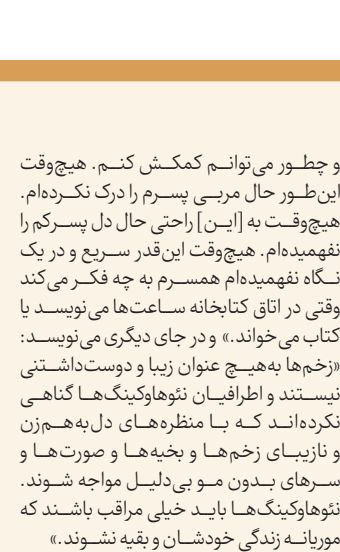
خیال و واقعیت به هم می‌رسند و دیوارهای سرد آپارتمان اندکی نرم‌تر می‌شوند. آن‌گاه درمی‌یابیم که حسینیان تنها داستان چند همسایه را نوشته است؛ او آینده‌ای در برابر زندگی ما گذاشته، تا زخم‌ها، امیدها و حتی خوشی‌های کوچک‌مان را در آن ببینیم.

بانو گوزن: خشم با عطر هلو

«بانو گوزن» شاید جسورانه‌ترین تصویراز زن در ادبیات معاصر باشد. طاطا، زنی است که در خانه‌ای فقیرانه در مشهد بزرگ شده؛ پدری بی‌مبالات، مادری خسته و بی‌تفاوت، برادری غرق در اعتیاد و بی‌هدفی. این جهان شکسته، در او خشمی فروخورده می‌کارد؛ خشمی که هیچ‌گاه رهایی بیرون‌یختن نیافت. وقتی طاطا به تهران می‌آید، رشته فیزیک می‌خواند و می‌کشد خود را از گذشته برهاند اما خشم همچنان در اوست؛ خشم انباشته‌ای که در میانه روزمرگی‌ها و بارداری ناخواسته، به‌شکل گوزن‌پچه‌ای خیالی سر برمی‌آورد. گوزن، نه نماد جادویی که محصول ناخودآگاه زخم‌خورده اوست. موجودی که انتقام می‌گیرد؛ از زن‌برداری که می‌خواست او را به عقد برادر کشیش درآورد، از پسری که در کودکی به او آزار رسانده بود و از پدری که طاطا در خیال خود می‌کشد و پشت درخت‌ها دفنش می‌کند. «صدای بابا نمی‌آید. گوزن انکار دارد چیزی را فشار می‌دهد به دیوار. جست می‌زند و سرش را بالا می‌گیرد. پیکر خون‌آلود بابا به شاخ‌های گوزن گیر کرده است.» درخت‌ها، تنها شاهدان این انتقام‌اند؛ همان‌ها که در کودکی برای اولین بار او را «جان» صدا زدند و لحظه‌ای از مهر به او بخشیدند.

این خشم اما پایان ندارد. گوزن در هر صفحه بزرگ‌تر و سهمگین‌تر می‌شود تا سرانجام به خود طاطا حمله می‌کند. «گوزن در همین چند دقیقه که نبوده‌ام، دو دای دیگرش را هم از هسته بیرون آورده و حالا خودش را کشانده وسط اتاق». پایان رمان، جایی است که زن و گوزن یکی می‌شوند؛ طاطا پوست انسانی‌اش را ترک می‌کند تا در هیأت گوزنی تازه، خشم نسل‌ها خاموش را بر دوش بکشد.

«بانو گوزن» نه فقط داستانی درباره یک زن، که پرتزای از خشمی فروخورده است؛ خشمی که مریم حسینیان به آن چهره بخشید، بوی هلو داد و به هیبتی شاخ‌دار سپرد تا میان ادبیات ایران برای همیشه بدود. اگر به ژانر فکر کنیم، «بانو گوزن» در هیچ دسته‌بندی متعارفی نمی‌گنجد؛ نه رئالیسم جادویی است، نه فانتزی. گوزن طاطا نه از دل باورهای قومی و نه از سنت‌های جادویی می‌آید. او محصول روان زخمی یک زن



و چطور می‌توانم کمکش کنم. هیچ‌وقت این‌طور حال مریی پسرم را درک نکردم.

هیچ‌وقت به [این] راحتی حال دل پسرکم را نفهمیدم. هیچ‌وقت این قدر سریع در یک نگاه نفهمیدام همسرم به چه فکر می‌کند

وقتی در اتاق کتابخانه ساعت‌ها می‌نویسد یا کتاب می‌خواند.» و در جای دیگری می‌نویسد:

«زخم‌ها به‌هیچ عنوان زیبا و دوست‌داشتنی نیستند و اطرافیان نئوهاوکینگ‌ها گناهی نکرده‌اند که با منظره‌های دل‌به‌هم‌زن و نازیبای زخم‌ها و بخیه‌ها و صورت‌ها و سهرای بدون مو بی‌دلیل مواجه شوند.

نئوهاوکینگ‌ها باید خیلی مراقب باشند که موربان‌ه زندگی خودشان و بقیه نشوند.»

شجاعت نوشتن و جسارت انتشار

دو سال پیش که «نئوهاوکینگ‌ها» را خواندم، می‌خواستم در موردش بنویسم اما در فضا و شرایط آن وقت ترجیح دادم روزه سکوتم را ادامه بدهم و فقط تلفنی به مهدی یزدانی خرم گفتم شجاعت و جسارت، پرتگ‌ترین وجه کتاب است. کتاب «نئوهاوکینگ‌ها» از جهاتی با کتاب «سوزان سانتاگ در جدال با مرگ» و «از قیطره تا اورنج کانتی» هم‌درا صدر شبیه است و البته از جهاتی از هر دو کتاب شجاع‌تر و جسورتر است. «سوزان سانتاگ در جدال با مرگ» توصیف دیوید ریف است از زیر و بم‌های روحی، روانی و عاطفی مادرش، سوزان سانتاگ در جدال با سرطان. زنی که نمی‌خواست تسلیم مرگ شود و از پذیرفتن آن سر باز می‌زد اما «از قیطره تا اورنج کانتی» حمیدرضا صدر روایت مستقیم و بی‌واسطه خود او از رویارویی و نبردش با سرطان است. صدر در عین اینکه آگاه است سرطانش به مرحله حادی رسیده و مرگش نزدیک است اما تسلیم نمی‌شود و زود سپر نمی‌اندازد و تا آخرین لحظه به نبرد ادامه می‌دهد

وقتی که زندگی‌اش به پایان می‌رسد، دخترش کارش را تمام می‌کند و در بخش «به‌جای مؤخره» از جایی که صدر کتاب را بسته ادامه می‌دهد و در این بخش کاری می‌کند شبیه کاری که دیوید ریف کرد. اما مریم حسینیان هم روایتش را می‌نویسد و هم منتشرش می‌کند و در واقع به آن میزان از فاصله‌گذاری با بیماری و روایتش رسیده که از قضاوت خوانندگان هم هراس ندارد. سانتاگ سه بار درگیر سرطان بود و نهایتاً ۲۸ دسامبر ۲۰۰۴ بر اثر سرطان خون از دنیا رفت. اولین بار سال ۱۹۷۶ و در ۳۲ سالگی بود که فهمید به سرطان بدخیم سینه مبتلا شده است. او که پس از گذراندن عمل جراحی گسترده و انجام شیمی درمانی به‌طرز معجزه‌وار از خطر جست، تا آنجا که توانست درباره بیماری خود خواند و بعدها تأملات خود

کتاب

۱۷

است؛ همان‌جا که ادبیات به روان کاوی بدل می‌شود. طاطا دچار روان‌پریشی تدریجی است. گوزن، توهمی است که منطق خاص خود را دارد. هرچه فشار روانی بیشتر می‌شود، حضور گوزن پرتگ‌تر و مرگ‌باتر می‌شود. این حیوان خیالی، خشم را تجسم می‌بخشد و مرز میان واقعیت و روان را درهم می‌شکند تا جایی‌که طاطا دیگر تنها راوی نیست؛ او خود به همان گوزن بدل می‌شود. حسینیان با این رمان نشان داد که ادبیات می‌تواند کارکردی فراتر از روایت داشته باشد. «بانو گوزن» مثل پرونده‌ای است که در اتاق روان‌پزشک باز نشده، بلکه در قلب ادبیات ورق می‌خورد.

میراثی که باقی ماند

مریم حسینیان نه فقط رمان نوشت، بلکه مرز میان روان، اسطوره و ادبیات را شکست. او به ما یاد داد که خشم هم می‌تواند زیبا باشد، اگر در قالب گوزنی با شاخ‌های تیز بر صفحه کاغذ قدم بردارد. او نشان داد که نوشتن فقط روایت نیست؛ گاهی بافتنی است برای جهان، تا آن هم نباشد. او رفته اما گوزنش هنوز در جنگل‌های کلمات می‌دود و با نظر افکندن به همه کامواهای جهان به یاد خانه‌ای می‌کشد و دوطبقه در برهوت و سرما می‌افتیم. آثار او فقط داستان‌هایی برای خواندن نیستند؛ آنها شال‌هایی از کلمات‌اند که به شانه‌های زخمی ما انداخته می‌شوند، تا کمی گرم‌تر شویم. «بانو گوزن» خشم خاموش زنان را صدا بخشید، «ما این‌جا داریم می‌مریم» تنهایی و امیدهای کوچک را به تصویر کشید و «بهار برایم کامو بیاور» به ما یاد داد که نوشتن می‌تواند پلی میان مرگ و زندگی باشد. هرکدام از این رمان‌ها نه‌تنها بخشی از ادبیات معاصر ایران‌اند، بلکه به پناهگاهی تبدیل شده‌اند برای کسانی که در دل آشوب زندگی به‌دنبال معنا می‌گردند. حسینیان با شجاعت به سراز قنای رفت که دیگران از آن می‌ترسیدند؛ روان زخم‌خورده، خشم فروخورده و خیال‌های بی‌پناه. و همین شجاعت بود که از او نه فقط یک نویسنده، که یک صدا ساخت؛ صدایی که به ما یادآوری می‌کند حتی در تاریک‌ترین جنگل‌ها، گاهی گوزنی شاخ‌دار می‌تواند راه را نشان بدهد. مریم حسینیان رفت اما جهان بافته‌شده‌اش همچنان زنده است. هر بار که صفحه‌ای از آثارش را ورق می‌زنیم، انگار نخ تازه‌ای به این بافت افزوده می‌شود؛ نخ‌هایی که با هر باخوانی، جهان را محکم‌تر به هم می‌دوزند. او شاید از میان ما رفته باشد اما گوزنش، خانه‌های خیالی‌اش و کاموایش برای همیشه در ادبیات ایران خواهند ماند.

را در مقاله «بیماری همچون استعاره» نوشت و سال‌ها بعد این جُستار را در کتاب «ایزو و استعاره‌هایش» بسط داد. وقتی سانتاگ بر اثر سلطان خون از دنیا رفت، پسرش دیوید ریف بر آن شد تا با انتشار روزنامه‌اری از آخرین بیماری مادرش، چهره‌ای ملموس‌تر از او ارائه دهد. دیوید ریف در کتاب «سوزان سانتاگ در جدال با مرگ» خاطرات خود را و اسپسین روزهای مادرش و نبرد او با سرطان بازگو می‌کند و با دقتی موشکافانه به توصیف لحظه به لحظه این ستیز جانگاہ می‌پردازد. دست و پاژدن خود را هم بین امید و حقیقت، به‌عنوان نزدیک‌ترین فرد انسان رو به‌مرگ جز به جز شرح می‌دهد. ریف طی بیماری مادرش ترجیح داده بود درباره بیماری او هیچ ننویسد و حتی یادداشت هم برداشته بود و به‌نظرش این کار بی‌هوده و دور از ذهن می‌آمده و پس از درگذشت مادرش سراغ توصیف لحظه به لحظه آن روزها می‌روح اما حمیدرضا صدر مدتی پس از آگاهی از سرطان بدخیمش تصمیم می‌گیرد آخرین کتابش را با موضوع بیماریش و جدال با «کارسینوما» بنویسد و با سپر نوشتن به مصاف با آن برود؛ چرا که نوشتن مستلزم فاصله‌گرفتن از موقعیت برای تحلیل شرایط و وضعیت است. او تلاش می‌کند از «کارسینوما» فاصله بگیرد تا بهتر بتواند مبارزانش را مدیریت کند. صدر ۶۲ ساله، جوانی خود را مخاطب روایتش قرار می‌دهد و برای صدر نوجوان، شرح نبردش با «کارسینوما» را جز به جز روایت و تحلیل می‌کند و تا جایی که به‌نظرش کافی است پیش می‌رود و «آخرین تصویر قشنگ» را ثبت می‌کند و یک سال و نیم آخر را می‌گذارد تا دخترش غزاله آن را روایت کند. اما مریم حسینیان در ۴۶ سالگی و در میانه بیماری روایت خاطراتش را می‌نویسد و منتشرش می‌کند و این میزان شجاعت در نوع خودش قابل توجه و تأمل است. کتاب «نئوهاوکینگ‌ها» مریم حسینیان به ما یادآور می‌شود که تا لحظه آخر جانب زندگی را بگیریم و از خلق و آفرینش دست نکشیم و این همان کاری است که حسینیان با نوشتن و انتشار کتابش انجام داد. شجاعت حسینیان در روایت زندگی از میانه هجوم مرگ، یادآور تعریف پل تیلیش از «شجاعت پذیرش» است آنجا که در فصل ششم کتاب «شجاعت بودن» می‌نویسد: «شجاعت نیازمند قدرت وجود است؛ قدرتی که عدم را پشت سر می‌گذارد؛ همان عدمی که در اضطراب سرنوشت و مرگ تجربه می‌شود، در اضطراب پوچی و بی‌معنایی حضور دارد و در اضطراب گناه و محکومیت مؤثر است. شجاعتی که این اضطراب سه‌جانبه را در خود می‌گیرد باید ریشه در قدرت وجودی داشته باشد که بزرگ‌تر از قدرت فرد و قدرت جهان اوست.»